

من به چه چیزی می توانم افتخار بکنم؟

ارمیا 9:22-23



22 بگو، «خداوند چنین می فرماید: "اجساد مردمان همچون فضولات بر مزارع خواهد افتاد؛ مانند بافه‌ها در پس دروگر، و کسی نخواهد بود که آنها را برچیند."» 23 خداوند چنین می فرماید: «حکیم به حکمت خویش فخر نکند و مرد نیرومند به نیروی خود ننازد و دولت‌مند به دولت خویش نبالد.

سه کودک 10-13 ساله پاهای خودشان را در ابگیری انداخته بودند و مثل همه انسان‌ها ی دیگر، برای خودشان ارزوهای می کردند: "تو وقتی که بزرگ بشوی چه شغلی را دوست داری

انتخاب بکنی؟" یکی از آنها می گوید که من دوست دارم که از پدرم خیلی با هوش تر و دانا تر بشوم. دوست او جواب داد: " که دانایی به چه درد تو می خورد؟" امروزه آدم می تواند همه چیز را در اینترنت پیدا کند. یک نفر دیگر می گوید که "من دوست دارم که انقدر پولدار بشوم که همه چیز را بتوانم بخرم." سومی نفر ارزو می کند که یک فوتبالیست حرفه ای بشود. مثل Messi و Özil. هر کسی در زندگی اش همانند این سه کودک برای خودش ارزوهای داشته است. و این هم کار خوبی است زیرا هر کسی که در زندگی اش ارزویی نداشته باشد حتما زندگی برای او خسته کننده می شود. با وجود داشته های خودمان ما نباید ارزو کردن را از یاد ببریم و تا آخر عمرمان باید باز هم ارزو بکنیم. همچنین ما و این سه کودک می دانیم که تمام این ارزوها نمی توانند به حقیقت بپیوندند. ما بزرگترها می توانیم این را گواهی بدهیم که خیلی از ارزوهای ما به حقیقت نپیوسته اند. ولی همچنین ما انسان‌ها یی را می شناسیم که خیلی زحمت کشیده اند و به اهدافی رسیده اند. و در این حالت آدم می تواند بگوید که من به این کارم افتخار می کنم. مگر نه؟

ولی یکم صبر کنید. ایه هایی که من الان برای شما خواندم مخالف این امر را می گویند. تمام آن چیزهایی که آن کودکان و ما انسان‌ها ارزو داشتیم اینجا کم ارزش می شوند.

بگو، «خداوند چنین می فرماید: "اجساد مردمان همچون فضولات بر مزارع خواهد افتاد؛ مانند بافه‌ها در پس دروگر، و کسی نخواهد بود که آنها را برچیند."»

وقتی که من جملات ارمیا را می خوانم به یک زندگی پر از تجربه او پی می برم. او شخصا در زندگی خودش این را متوجه شد که دانایی به چه معنی می باشد. او از داشتن قدرت‌ها و یا دارا بودن اموال تجرباتی داشته است. ولی او اینجا دید خودش را عوض می کند زیرا او چیزهای دیگری را فهمیده است. او از ترس از خداوند سخن می گوید و اعتقاد دارد که آدم نمی تواند بر توانایی و قدرت و ثروت و شهرت خودش ببالد. حال چرا ما نباید به توانایی های خودمان افتخار کنیم؟ چه اشکالی دارد که من سال‌های سال کار بکنم تا به اهداف زندگی خودم برسم و به آن هم افتخار کنم؟ غیر از این حالت ایا دنیای ما دیگر می توانست شاهد موفقیت های الان ما باشد و هیچ آدمی می توانست آنها را بشناسد؟ نخیر ما باید یکبار دیگر به کلمات ارمیا خوب نگاه کنیم. او می گوید که کلام خدا بر خلاف قدرت و ثروت و دانایی نمی باشد بلکه ما نباید آن را از آن خود بدانیم. من این صحبت های ارمیا را برای شما با یک سفری که من با قطار داشتم بهتر بازگو می کنم. آن لحظه ای که من سوار آن قطار پر سرعت شدم متوجه شدم که این قطار کاملا نو می باشد و همه چیز آن تمیز و جدید می باشد. و در چهره مسافرها می توانستم این را ببینم که احساس خیلی خوبی دارند. ولی خوشحالی آنها زیاد دوام نیاورد زیرا ما از طریق بلندگو قطار متوجه شدیم که سفر ما یک ساعت با تاخیر به مقصد می رسد. و هر دفعه این تاخیر بیشتر اعلام می شد و با هر اعلام خبر تاخیر از این بلندگو، مسافران ناراحت تر می شدند. و در آخر ارزش همه آن تجهیزات قطار در برابر آن همه تاخیر از دست رفت. تجربیات زندگی ارمیا همانند این سفر قطار من می باشد. ما به دانایی و قدرت و ثروت همانند آن قطار نو افتخار می کنیم. ولی اگر همه اینها را داشته باشیم و ما اگر نتوانیم به کمال برسیم دیگر آنها هیچ ارزشی پیدا نمی کنند. ما می توانیم حتی از دانایی و قدرت خودمان برای اذیت کردن افراد دیگر استفاده کنیم. و در اینجا ما متوجه می شویم که دانایی و قدرت و ثروت فقط ابزارهای زندگی ما هستند. و همه اینها باید به ما کمک بکنند تا ما خدا را راحت‌تر ببابیم. اگر در قدرت و دانایی و ثروت ما خدایی وجود نداشته باشد ما دیگر به هدف اصلی ما نمی رسیم. و ما همانطور ناامید می شویم که آن مسافران آن قطار پر سرعت شدند. من از زندگی ارمیا یک الگویی را می بینم که از ابتدای بشریت تا الان وجود داشته است. قدرت و دانایی و ثروت می توانند قدرتی برخلاف ارزش های خداوندی بشوند. اگر ما این‌ها

را برای خودمان استفاده کنیم سریعاً آنها ما را از خدا جدا می سازند. و ما همیشه با خدا بودن را فراموش می کنیم و همواره ما به خودمان اطمینان پیدا می کنیم و نه به خدا. و در نهایت ما جای خدا را با آنها عوض می کنیم و به جای ستایش خداوند، ما افریده ها را ستایش می کنیم. این مثال ها بسیار زیاد می باشند زیرا زمانی که انسان ها خودشان را در اختیار اینگونه اعمال قرار دهند به سرعت خودشان را نابود می سازند. و این به چه معنا می تواند باشد ارمیا آن را در زندگی خودش تجربه کرده است. در زمان ارمیا پادشاهی زندگی می کرد که همه چیز خودش را در یک بازه زمانی از دست داده بود. او به همه ستم می کرد و پول مردم را از آنها می گرفت و قدرت خودش را به همه اعمال می کرد که در نتیجه او خود و قوم خودش را نابود ساخت. ما همیشه یک مثالی از یک پادشاه داریم که بر خلاف خواسته های خداوند عمل می کند. ولی ارمیا در آنجا به آن پادشاه بخاطر این اعمالش دشنام نداد و همچنین او میل ندارد که به ما به خاطر این اعمالی که داریم دشنام بدهد بلکه او فقط می خواهد که ما این قدرت ها و دانایی ها و ثروت ها را از آن خود ندانیم و فقط صاحب آن را خدا بدانیم. و او به ما دانایی حقیقی را به ما نشان می دهد چیزی که ما می توانیم با کمک ان خدای حقیقی را بهتر بشناسیم. و ما باید تلاش بکنیم تا ما خدا را بهتر بشناسیم و این می تواند برای ما مایه افتخاری بشود. و این دانایی انقدر مهم است که در مزامیر آمده است. 10؛111 ترس خداوند آغاز حکمت است، آنان را که به احکام او عمل می کنند فهم نیکوست. ستایش او تا به ابد پایدار است! و در تمام دنیا از این امر مهم تر وجود ندارد که ما خدا را با قلب خودمان بجوییم و بشناسیم. ولی این را باید بدانیم که این جستجو هم می تواند به قدرتی تبدیل شود که ارزش های خداوند را از بین ببرد. ما نیازی نیست که به این فکر بکنیم که امتحان یک شخص مومن بودن چقدر امتحان بزرگی می تواند باشد. زیرا او دوست ندارد که خدا را داشته باشد و به او اطمینان کند و همه کارهای خودش را بدون او انجام می دهد. و در انجام کارهای خوب خودش فقط به درون خودش می نگرد و نه به خداوند. و این اعمال در یک ادم مومن بسیار سریع اتفاق می افتد. و او افراد دیگر را بخاطر مومن بودن خودش کوچک می شمارد. و فقط به خودش افتخار می کند. امتحان مومن بودن از امتحان یک شخص ثروتمند بودن بسیار سخت تر می باشد. وقتی که من سخنان ارمیا را گوش می دهم متوجه می شود که چقدر نگه داشتن سخن او سخت می باشد. اگر من بخواهم که به خدا ارج بنهم در آنجا این را متوجه می شوم که دانایی من چقدر کم می باشد و من با این داشته های خودم نمی توانم خدا را ستایش بکنم. به چه روش دیگری می توان خدا را شناخت؟ پولس با توجه به حرف های ارمیا جمله های دیگری نیز گفته است. من کسی یا چیز دیگری را دوست ندارم بشناسم جز عیسی مسیح که به صلیب کشیده شده است. در عیسی همه چیز آشکار می شود که: توانایی های انسان ها هیچ اعتباری در عیسی ندارند و تمام اعمال انسان ها ارزش زیادی ندارند. ولی در اینجا ما بدون انجام دادن کاری محبت خداوند را دریافت می کنیم. و بدون هیچ واسطه ای ما این را از عیسی دریافت می کنیم. ما در این دنیا باید این را بدانیم که برای ما نباید فرقی بکند که پولدار باشیم یا نه؛ مشهور باشیم یا نه؛ و ما نباید به همه اینها توجهی داشته باشیم و فقط ما می توانیم به عیسی مسیح که در بالای صلیب مصلوب گشت توجه داشته باشیم و به او ارج بنهیم.